

رازی و ساخت بیمارستان

درس سوم

در روزگاران کهن، قرار بود بیمارستانی در شهری، ساخته شود. همه در این اندیشه بودند که بیمارستان را در کدام بخش شهر بسازند. هر کس می خواست بیمارستان، نزدیک خانه‌ی او باشد. یکی می گفت: «بهتر است نزدیک بازار شهر باشد.» دیگری می گفت: «بهتر است نزدیک گرمابه‌ی شهر باشد.» خلاصه، هر کس، مکانی را پیشنهاد می کرد. بزرگان شهر، پس از پرس و جو و گفت و گو، تصمیم گرفتند نظر طبیب بزرگ شهر را نیز پرسند. نزد وی رفتند و مسئله را به او گفتند. طبیب، خوش حال شد و گفت:

« بروید و چند تکه گوشت تازه بیاورید.»
بزرگان شهر با تعجب به هم نگاه کردند
و گفتند: «گوشت تازه برای ساختن
بیمارستان؟!»



بعضی در دل، خندیدند و با خود گفتند: «نگند طبیب بزرگ ما، هوس خوردن کباب کرده است؟!»

به هر حال، با رسیدن گوشت‌ها، طبیب بزرگ شهر دستور داد تا آنها را در چند نقطه‌ی شهر از شاخه‌ی درخت آویزان کنند. همه از این فرمان طبیب شگفت زده شدند، اما طبیب ادامه داد: «اکنون همه به خانه‌هایتان برگردید. چند روز دیگر به شما خواهم گفت بهترین محل برای ساختن بیمارستان کجاست.»

پس از چند روز، طبیب بزرگان شهر را نزد خود فراخواند و به آنها گفت: «بگویید تکه‌های گوشت را بیاورند.»

چند نفر رفتند و گوشت‌ها را آوردند. بعضی از گوشت‌ها خشکیده و بعضی فاسد و بدبو شده بودند. طبیب با خون سردی به تکه‌های گوشت نگاه کرد و آنها را یکی یکی بوید. سپس، تکه گوشتی را نشان داد و پرسید: «این گوشت در کدام قسمت شهر بوده است؟»

یک نفر از میان جمع پرسید: «مگر فرقی هم می‌کند؟»

طبیب نگاه‌های به او کرد و گفت: «بله، خیلی فرق می‌کند. فقط این تکه گوشت، سالم مانده است. پس معلوم می‌شود آن نقطه‌ی شهر که این گوشت در آن آویزان بوده است، هوای پاکیزه‌تری دارد و بیمارستان هم باید در همان محل ساخته شود.»

طبیب و دانشمند بزرگ شهر، این را گفت و به سخن خود پایان داد، و این گونه، در تعیین جای مناسب برای ساخت بیمارستان، به آنان کمک بزرگی کرد.

زر = طلا

آیا می‌دانید آن طبیب بزرگ که بود؟ معروف - مشهور

او محمد بن زکریای رازی، پزشک و دانشمند بلند آوازه‌ی ایرانی بود.

طلاساری

محمد پسر زکریا، که در ابتدای جوانی پدرش را از دست داده بود، ناچار در کارگاه زرگری کار

می‌کرد؛ اما شوق خواندن و یادگیری، همواره او را به سمت کتاب می‌کشاند. هر وقت اسم

کتاب تازه‌ای را می‌شنید یا چشمش به کتاب تازه‌ای می‌افتاد، تا آن رانی خواند، دست بردار

نمود. او با خواندن همین کتاب‌ها می‌خواست جهان خود را بهتر و بیشتر بشناسد. رازی در

کنار کار در کارگاه، در کلاس درس استادان هم حاضر می‌شد. با دقت به حرف‌هایشان گوش

می‌کرد و تا چیزی را نمی‌فهمید، به سادگی از آن نمی‌گذشت.



امروزه همه‌ی ما تلاش می‌کنیم، کارهای خوبی انجام دهیم. یکی از شرط‌های موفقیت در

کارها، بهره‌گیری از دانایی و هوشیاری است. از خدای بزرگ می‌خواهیم به ما یاری رساند

تا در این راه، موفق شویم. پروردگار مهربان، به ما نعمت‌های فراوانی داده است. دانایی و

هوشیاری، یکی از این نعمت‌هاست.

دوستان عزیز، اکنون من و شما برای موفقیت خود و سربلندی میهن عزیزمان،

ایران، چه کارهایی باید انجام دهیم؟

تدوین محمد میرکیانی

تلفیق با کتاب «زکریای رازی» (مجموعه‌ی کتاب‌های فرزانتگان)

درست و نادرست

- ۱ بیمارستان نزدیک خانه‌ی طیب بزرگ شهر ساخته شد. ✗
- ۲ پس از جمع آوری گوشت‌ها، طیب متوجه شد که تمامی گوشت‌ها خشکیده و فاسد شده‌اند. ✓
- ۳ هوشمندی طیب باعث شد تا مشکل آن شهر حل شود. ✓
- ۴ طیب، گوشت‌ها را برای شناسایی محلّ مناسبی جهت ساخت بیمارستان می‌خواست. ✓
- ۵ محمّد تا چیزی را نمی‌فهمید، به سادگی از آن دست نمی‌کشید. ✓

درک مطلب

- ۱ چرا طیب برای تعیین مکان بیمارستان، چند تکه گوشت تازه خواست؟
 - ۲ به نظر پزشک، بیمارستان باید در چه مکانی ساخته می‌شد؟
 - ۳ طیب بزرگ در جوانی، چگونه می‌خواست دنیای خود را بهتر بشناسد؟
 - ۴ تفاوت طیب با سایر مردم در یافتن مکان بیمارستان چه بود؟
 - ۵ با توجه به متن درس، جمله‌ها را به ترتیب رویدادها، شماره‌گذاری کنید.
- ۲ گوشت‌ها را در چند نقطه‌ی شهر از شاخه‌ی درخت آویزان کردند.
- ۱ بزرگان شهر، پس از پرس‌وجو و گفت‌وگو، تصمیم گرفتند که نظر طیب بزرگ شهر را بپرسند.
- ۳ چند روز دیگر به شما خواهیم گفت، بهترین جا برای ساختن بیمارستان کجاست.
- ۴ بعضی از گوشت‌ها خشکیده و بعضی فاسد و بدبو شده بودند.
- ۵ آن نقطه‌ی شهر که این گوشت در آن آویزان بوده است، هوای پاکیزه‌تری دارد.

چرا گریست‌ها را از حیثینفقا سهر آویزان کردند؟



جمله‌های زیر را بخوانید و به کلمه‌های مشخص شده و معنای آنها، توجه کنید.

■ برای خرید، نزد زرگر رفتیم.

🧐 زرگر: کسی است که با زر یا طلا، چیزهایی مثل انگشتر، گردن‌بند و ... می‌سازد.

■ صبح که به مدرسه می‌آمدم به رفتگر، سلام کردم.

🧐 رفتگر: کسی است که کوچه و خیابان را تمیز می‌کند.

■ پروردگار مهربان، به ما نعمت‌های فراوانی داده است.

🧐 پروردگار: آفریننده‌ی جهان هستی.

■ محمد زکریای رازی با رودکی هم روزگار بود.

🧐 روزگار: به دوره‌ای از زمان می‌گویند.

ساختار است

واژه	+	گر
واژه	+	گار

حالا تو بگو

■ کارگر:

■ آموزگار:

■ لباسگر:

■ کوزه‌گر:

یا دو

کسی که کار می‌کند
 کسی که درس می‌دهد
 چیزی که لباس می‌دهد
 کسی که کوزه‌ای بسازد